

شاهد بازی

علی اکبر افراسیاب پور
دکترای عرفان

ادبیات فارسی

فروغی بسطامی:

یعقوب چو چشمش به تو زیبا پسر افتد
اول نظرش یوسف مصر از نظر افتد

سعدی:

نام سعدی همه جا رفت به شاهدبازی
وین نه عیب است که در ملت ما تحسین است

حافظ:

گر آن شیرین پسر خونم بریزد
دلا چون شیر مادر کن حالش

مولانا:

تن مزن ای پسر خوش دم خوش کام بگو
بهر آرام دل نام دلارام بگو

سنایی:

غریبیم چون حسنت ای خوش پسر
یکی از سر لطف بر ما نگر...

آیا هیچ عاقلی می پذیرد که افرادی دچار انحراف جنسی و همجنس بازی باشند آن وقت این عمل زشت خود را با صدای بلند به جهانیان اعلام کنند؟ آن هم در دورانی که تعصب و ریا پیدای می کرده این ها خود را با سند رسمی رسوا کنند؟ اگر شخصیت های سده های پیش را ندیده ایم بسیاری از عرفای معاصر را دیده ایم که در پرهیزکاری و معنویت بی همتا بوده اند و بسیاری از آن ها مجتهد و مرجع بزرگ دینی نیز بوده اند. اگر اندک آشنایی با عرفان وجود داشته باشد، چنین سخن هایی گفته نمی شود.

این بزرگان مانند عطار، مولانا و سنایی به مراحل از مقامات معنوی رسیده بودند که برای انسان های معمولی قابل تصور نیست و پس از صدها سال هنوز نفس گرم و روح بخش آن ها انسان ها را در سراسر جهان زنده می کند و بیماری های روحی را ملوای می سازد. چنین بزرگانی نه تنها از هرگونه آلودگی به دور بوده اند؛ بلکه به درجات والایی از خلوص و صفات و اخلاق الهی متخلق شده بودند که هنوز عطر آثار آن ها قابل درک است. وقتی این بزرگان به شاهدبازی افتخار کرده اند، باید منظور دیگری داشته و ما باید به دنبال پاسخ دیگر باشیم.

مانند این است که روانپزشک های امروزی بگویند، چون عرفا و صوفیه خود را «دیوانه» خوانده اند، پس همه اختلال روانی داشته اند و آثارشان انحرافی ست! با چنین دیدگاهی بخش اعظم تمدن و فرهنگ بشری نابود می شود. از نخستین منتقدان شاهد بازی یکی احمد کسروی در کتاب

□ یکی از خوانندگان بزرگوار مجله ی حافظ در شماره ی اسفند ۱۳۸۴، پرسشی در زمینه ی عرفان مطرح فرموده بودند که: «چرا عرفا در اشعار خود به جنس مذکر (پسر) نظر داشته اند؟» (ماهنامه ی حافظ، ش ۲۶، ص ۷۲)

پاسخ به این دبیر عزیز ادبیات را وظیفه ی خود دانسته و بدین وسیله پاسخی تقدیم می کنم و می گویم که نگارنده با بضاعت ناچیز علمی به دو دلیل جسارت کرده و پاسخ نوشته؛ یکی این که در آن نامه به طور غیرمستقیم از حقیر جواب خواسته بودند و دیگر این که نخستین بار، بنده در کتاب **زیبایی پرستی در عرفان اسلامی** (انتشارات طهوری، ۱۳۸۰) از شاهدبازی دفاع نموده است. در پاسخ به پرسش فوق ابتدا چند نظریه ی ابراز شده را نقل و نقد نموده و در پایان نظر نگارنده بیان می شود.

۱- نظریه ی ماده گرایان (ماتریالیست ها) و متشرعین ظاهرگرا یا اخباریون

جالب است که در بسیاری از موارد بی دینان با دین داران انحصارگرا و عقل ستیز مانند اخباریون به یک نتیجه می رسند، چنان که در پاسخ به پرسش فوق نیز هر دو گروه عقیده دارند که شاهدبازی و عشق ورزی به جنس مذکر نوعی انحراف اخلاقی، هوس بازی، بیماری و مصداق کفر و فساد است. مارکسیست ها می گفتند: این ها برای مخالفت با دین و استبداد حاکم با هنجارهای جامعه جنگیده اند و متشرعین ظاهرگرا نیز همین مورد را برای صدور فتوای کفر و فساد در ارض کافی می دانند.

در نقد این دیدگاه باید گفت که چنین افرادی نه با عرفان و تصوف آشنا هستند و نه شعر و ادب فارسی را می شناسند. از اینان باید پرسید این شعرها چه معنایی دارد؟

امام خمینی (ره):

پسر خاک بدین حسن و لطافت عجب است
ز بهشتی، نه ز خاک پدرت ساخته اند
ثمر خوب رخی بوسه ی شیرین باشد
آخر ای سرو، برای ثمرت ساخته اند
(دیوان امام، ص ۳۰۳)

حاج ملاهادی سبزواری:

خطت دمید و هنوزت سری ز ناز گران است
که بر رخ تو خط بندگی ساده رخان است

صوفیگری است که می‌نویسد: «گذشته از آن که صوفیان زن نمی‌گرفته‌اند، بیش‌ترشان دچار زشت‌کاری‌ها می‌شده‌اند. این است بچه‌بازی (یا به گفته‌ی خودشان شاه‌بازی) که از زشت‌ترین گناهان است.» (ص ۲۲)

این تهمت‌ها از نهایت ناآشنایی با عرفان و تصوف سرچشمه می‌گیرد. کدام یک از این عرفا و شعرا زن نگرفته‌اند؟ همگی زن داشته‌اند و این گفته‌ی کسروی دروغی آشکار است. عجیب این‌که ماده‌گرایانی که به‌هیچ دین و مذهبی عقیده نداشته‌اند، برای عرفا دیندار شده و ثواب و گناه را تعیین می‌کنند؟ دکتر امیرحسین آریابور در کتاب **فرویدیسم** می‌گوید: «در ایران بیمارانی که سر در پای غلام اندازند، فراوان دیده شده است.» (ص ۱۱۸) این‌ها همه‌ی مقدسات را به تمسخر گرفته‌اند، آن‌وقت عرفان و تصوف را به بی‌دینی متهم کرده‌اند! مولانا به این‌ها می‌گوید:

تو درون چاه رفتستی ز کاخ چه گنه دارد جهان‌های فراخ

۲- نظریه‌ی مراتب فرهنگی

این نظریه را اغلب فلاسفه بیان نموده‌اند، در **رسائل اخوان الصفا** می‌خوانیم: «در بین مردان بالغ، رغبتی به کودکان و پسران یافته می‌شود و این امر در جلیت اکثر اعمی که به آموختن دانش، صنایع، ادب و ریاضیات اشتیاق دارند، وجود دارد.» (ج ۳، ص ۲۷۷)

برخی دیگر از بزرگان همین مطلب را به‌نوعی دیگر گفته‌اند، مانند پروفیسور سیدحسن امین (امیدوارم از بنده ناراحت نشوند که با نظر ایشان مخالفت کرده‌ام) که در مقدمه‌ی **دیوان اسرار: کلیات اشعار حاج ملاهادی سبزواری** می‌نویسند: «یکی از دلایل عمده‌ی همجنس‌گرایی به‌نوعی که در **اسفار** ملاحظه‌ی ذکر شده است، اختلاف سطح فرهنگی بین طبقه‌ی مردان تحصیل کرده و زنان بی‌سوادشان بوده است.» (مقدمه‌ی **دیوان اسرار**، ص ۲۰۱)

نگارنده این نظریه را درست نمی‌داند. شاید در مورد همجنس‌گرایی در یونان باستان و در نزد افلاطون و مانند آن قابل قبول باشد، اما در عرفان و تصوف مصداق ندارد. از نظر نگارنده ملاحظه‌ی عارف فیلسوف بوده و در عرفان «دانش» به‌معنای روشنفکری آن جایی ندارد و عرفا و صوفیه همواره از فقیرترین مردم عصر خود نیز پایین‌تر بوده و با عوام زندگی کرده‌اند، نه با خواص. و بلکه زن‌ها، دخترها و خواهرهای صوفیه اغلب عارفه و ولیه بوده‌اند.

۳- نظریه‌ی پرده‌نشینی زنان

این نظریه را بسیاری از ادیبان گفته‌اند مانند مرحوم فروزانفر که می‌فرمایند: «به‌علت محرومیت جامعه از همنشینی زنان و لزوم و وجوب پردگی بودن جنس مادینه، گروهی از صوفیان و شاعران، جمال را در جنس مرد و زینه جست‌وجو می‌کردند.» (مقدمه‌ی مناقب **اوحدالدین کرمانی**، ص ۳۹) شاید چنین دلایلی در مورد عوام مردم قابل بحث باشد، اما در مورد عرفان قابل قبول نیست. عرفا و صوفیه آزادترین روابط را با زنان داشته‌اند و هرگز دچار چنین مشکلاتی نبوده‌اند. به یک گفته‌ی گولپینارلی اکتفا می‌شود: «مولانا، زن را به‌عنوان عنصری اجتماعی پذیرفته بود، معارض پوشیدگی و دور ماندن او از اجتماع بود، در دوره‌ی او زنان، مریدان زیادی داشتند. او به مجالس سماع زنان می‌رفت. در مولویه زن هیچ تفاوتی با مرد ندارد، چنان‌که به آن‌ان مقام خلافت اعطا می‌شود.» (مولویه بعد از مولانا، ص ۳۴۱)

۴- نظریه‌ی سنت ادبی

برخی از بزرگان چون عبدالحسین زرین‌کوب فرموده‌اند: «عشق به مظاهر در نزد حافظ نیز مثل عراقی و اوحدالدین کرمانی که گاه به‌صورت اظهار علاقه به همجنس تظاهر می‌کند، بیش از آن‌که حاکی از یک نوع انحراف جنسی باشد، حاکی از یک سنت ادبی است.» (از **کوچه‌ی رندان**، ص ۱۸۱) این توجیه نیز قابل قبول نیست؛ زیرا هیچ سنتی در خلاء و بی‌دلیل که به‌وجود نمی‌آید و ناچار همین سنت ادبی هم باید دلیل و توجیه مناسب داشته باشد، آن‌وقت به‌جای اول برگشته‌ایم که مطلب توجیه نکرده مانده بود.

۵- نظریه‌ی سمبلیک و نمادی

در عرفان و تصوف هر ظاهری دارای معنایی رمزی و پنهانی است که تارزادان نباشی به‌معنای آن نمی‌رسی.

۶- نظریه‌ی ملامتی

ملامتیه برای مبارزه با ریاکاران، برعکس آن‌ها عمل می‌کردند، یعنی در ظاهر کارهای خلاف انجام می‌دادند تا در نظر خلق گناهکار و در نزد حق مقرب باشند.

۷- نظر نگارنده

در عرفان اصیل ایرانی و اسلامی و بویژه تکامل آن در مکتب جمال، خدا زیباست و زیبایی را دوست دارد. (ان الله جمیل و یحب الجمال) و از طرف دیگر انسان به‌صورت الهی خلق شده است (خلق الله تعالی آدم علی صورته) پس انسان جلوه‌ی تمام و کمال آن زیبایی مطلق است، چه زن و چه مرد، به تساوای از این جمال بهره دارند. به گفته‌ی مولانا:

خلق ما بر صورت خود کرد حق

وصف ما از وصف او گیرد سبق

او جمیل است و یحب للجمال

کی جوان نو‌گزیند پیر زال
خداوند احسن‌الخالقین است، یعنی همه‌ی ذرات هستی زیباست؛ زیبایی نیز مادر عشق است، یعنی نمی‌توان زیبایی را دید و عاشق نشد و به این ترتیب عشق پیدا شد که رمز و راز هستی و پوشش دائمی آن است. حق عشق و عاشق و معشوق حقیقی است و نمونه‌های دیگر آن: عشق حق به خلق، عشق خلق به حق، عشق خلق به خلق (اعم از زن و مرد)، عشق انسان به گیاهان، جانوران، عشق همه‌ی ذرات هستی که حرکت و گرما را به‌وجود آورده و غیره که داستان هر کدام مفصل است و غرب امروزه کم‌کم به چنین دیدگاهی نزدیک می‌شود، چنان‌که نهضت سبزه‌ها را در مهرورزی با طبیعت به‌پا کرده است.

در عرفان «عشق» و «عشق‌ورزی» به خودی خود اصالت دارد و انسان را به مراتب بالا ارتقا می‌دهد، به هر بهانه و به هر جمالی می‌توان تمسک جست و خود را بالا برد، دیگر این‌که عارف به‌معنا و روح نظر دارد نه به جسم و ظاهر و به گفته‌ی شبستری:

شراب و شمع و شاهد عین معنی است

که در هر صورتی او را تجلی است
در مورد ظهور جمال حق یکی از آشنایان می‌گوید: «ظهور گاهی در درخت است (موسی (ع)) گاه در کودک (مسیح در گهواره)، گاه در جوان (یوسف (ع))، گاه در جبرئیل (به صورت دحیه‌ی کلبی)، گاه به‌صورت شمس (بر مولوی) ...» (آیات حُسن و عشق، ج ۱، ص ۲۰۴)

مسائل زنان

فرهت قائم مقامی

... آن‌ها که اکنون از زن و مقام او صحبت و به من به‌خاطر مقاله‌ام در **حافظ** شماره‌ی ۲۱ حمله می‌کنند، باید به‌خاطر بی‌اوردن که کتاب **ظلمت، آزادی یا اسارت زن** این‌جانب در زمانی به‌چاپ رسید که همه در خاموشی بودند و مرحوم دکتر شریعتی هم سال‌ها خاموش شده بود. در آن زمان اعتراض به این بود که چرا مطبوعات اسیر و غرب‌زده و مزدور آن‌زمان و شبه‌روشنفکرانی که بنده و برده‌ی فرهنگ وارداتی غرب بودند، از ترس نظام ساکت نشستند و از خود بی‌خود شده‌اند؟ چرا به‌جای این‌که ادبیات، شعر و موسیقی ایرانی به‌زمینه‌ی اسلامی و حال و هوای روحی اکثریت ملت مسلمان باشد، به ترویج فساد فرهنگی و تخریب ادبیات اصیل ایرانی پرداخته و نیاز روشن‌فکران از خود و ملت بیگانه به «هوای تازه» آن‌ها را گرفتار «شعر نو» کرده است. اعتراض من به این بود که هنر و ادبیات باید در ملت‌های تحت استعمار چون سپهری فکری در یگانه‌کردن افراد در مبارزه با اشغالگران فرهنگی به‌کار برده شود و هرگز نباید گرفتار «فردگرایی» گردد. زیرا هرگونه انحرافی به‌سمت «خودپرستی»، «خود بهره‌وری»، «خودستایی» و تسلیم به هوای نفس سبب تخریب سنگر ملی بر ضد اشغال‌گران فرهنگی خواهد بود. در مبارزات ضد استعماری همواره باید کام‌جویی‌های فردی تسلیم «منفعت اجتماعی» و «عقل گروهی» گردد.

هدف من در مقاله‌ی «فروغ الگو نیست»، مبارزه با سیستم فساد امپریالیسم فرهنگی و روزنامه‌نگاران مزدور آن زمان و هیات حاکمه‌ی بود که «بهبود معنوی کل جامعه» را فدای هرزه‌گویی‌ها و جشنواره‌های بی‌معنی و شب‌های شعر و بی‌خبری کرده بود. این‌جانب هرگز قصد حمله‌ی شخصی به زن بدبخت و استعمار شده و محرومی به‌نام فروغ فرخزاد نداشتم که اکنون برای آن مورد حمله قرار گیرم. هدف ضربه‌زدن به سیستم حقیقان و مروجان بی‌بند و باری فرهنگی برای احیای حقوق واقعی زن ایرانی به‌عنوان مرکز ثقل حکومت ملی و دفاع ملی در مقابل تجاوز فرهنگی غرب بود نه عناد با قربانیان سیستم و بی‌خبرانی که منفعت «جمعی» را فدای هوای و هواس «فردی» کرده بودند. دعوی من بر سردمداران نظامی بود که فروغ را علم کرده برای استعمار غرب سینه می‌زدند. این آقایانی که اکنون از حقوق زن دفاع می‌کنند در آن زمان کجا بودند. وای به‌حال جامعه‌ی که در زیر پرچم اسلام هفته‌ی فروغ را برای مستی غرب‌زده‌ی از ملت بی‌خبر، برای فرار از حقایق واقعی اجتماعی ما علم کرده‌اند. در مقابل آن‌چه اکنون در جامعه‌ی فعلی ایران مشاهده می‌شود، این ستیزه‌جویی بی‌مورد بی‌نظر می‌رسد و جز بر دل عده‌ی معدود که هیچ ربطی به بنیادهای اخلاقی و اصول، ندارند. در حالی که نیروهای اشغالگر امپریالیسم آمریکا کشور عزیز ما را در محاصره قرار داده با ایجاد ... از هر طرف ما را احاطه کرده‌اند «منفعت عمومی» و حفظ تمامیت فرهنگی، اجتماعی و اخلاقی ملت ما مهم‌تر از پیدا کردن و تشویق «فردگرایی» است...

زیبایی بیش از آن‌که جسمانی و مادی باشد، معنوی و روحی‌ست و بلکه بیش‌تر درونی و قلبی‌ست. اگر افلاطون گفته: «کسانی که اسیر شهوت خود هستند، به‌دنبال زنان می‌دوند، ولی کسی که عشق او از روحش سرچشمه می‌گیرد، در جست‌وجوی روحی عالم و زیباست که خود را کاملاً به آن تسلیم کند». (حکمت سقراط و افلاطون، ص ۱۱۲) در مکتب جمال و در عرفان ایرانی نیز عشق همواره پاک و پاک‌کننده است. عشق‌های زمینی هم مقدس هستند و المجاز قنطرة الحقیقة است اما عشقی پاک و الهی و به‌دور از هوی و هوس که در هر جمالی چهره‌ی حق دیدنی‌ست و عشق اکسیری‌ست که از دست هر زن یا مرد، پیر یا جوان، مسلمان یا غیرمسلمان، درخت یا سنگ اگر نوشیده شود، از دست خدا بوده و عاشق را به خدا می‌رساند.

اگر گفته شود، چرا در ادبیات فارسی، شاعرانی که عارف هم نبوده‌اند چنین اشعاری دارند؟ گفته می‌شود که شاعر دانسته یا نادانسته عارف است. زیبایی‌پسندی و لطیفی، بخشی از سیر و سلوک است و ادبیات سیر در مقامی معنوی می‌باشد و در ادبیات فارسی عرفان و ادب جدایی‌ناپذیرند و شاعر از عارف الگو می‌گیرد.

عشق اگر عرفانی و آسمانی شد، آن‌وقت گناه را صواب و زشت را زیبا می‌سازد. چنان‌که در کتاب‌های آسمانی داستان عشق مرد به مرد آمده و یعقوب را می‌گویند که عاشق یوسف شده و در فراق آن‌قدر گریسته که کور شده است، در حالی که شریعت‌ها خودآزاری را حرام می‌دانند، اما عشق این حرام‌ها را حلال می‌کند. در عرفان همه‌ی زیبایی‌های زمینی جلوه‌ی جمال آسمانی‌ست و عارف جز حق چیزی را نمی‌بیند. سعدی پاسخ می‌دهد:

نظر خدای بینان طلب هوی نباشد

سفر نیازمندان قدم خطا نباشد

گرت دیده بخشد خداوند امر

نبینی دگر صورت زید و عمر

مولوی:

عشق معراجی‌ست سوی بام سلطان جمال

از رخ عاشق فروخوان قصه‌ی معراج را

و به گفته‌ی محمد شیرین مغربی:

ای کرده تجلی از چهره‌ی هر خوب

ای حسن و جمال همه خوبان به تو منسوب

بر صفحه‌ی رخساره‌ی هر ماه پری روی

حرفی دو سه از دفتر حُسن شده مکتوب

محبوب ز هر روی به‌جز روی تو نبود

خود نیست به هر وجه به‌جز روی تو محبوب

برعکس رُخت چشم زلیخا نگران شد

در آینه‌ی روی خوش یوسف یعقوب

در شاهد و مشهود تویی ناظر و منظور

در عاشق و معشوق تویی طالب و مطلوب

منابع

- ۱- مناقب، اوحدالدین کرمانی، با مقدمه‌ی بدیع‌الزمان فروغفر؛ ۲- دیوان اسرار: کلیات اشعار فارسی حاج ملاهادی سبزواری، با مقدمه‌ی سیدحسن امین، انتشارات بعثت ۱۳۸۰؛ ۳- از کوچی‌رندان، دکتر عبدالحسین زرین‌کوب؛ ۴- فرویدیسیم، دکتر امیرحسین آریابهور؛ ۵- مولویه بعد از مولانا، گولینارلی ۶- صوفی‌گری، احمد کسروی؛ ۷- آیات حسن و عشق؛ ۸- حکمت سقراط و افلاطون و ...